

ادبیات محکم تاریخ

« ماجرا جوان ادبی بر علیه ادبیات قدیم دعاوی بسیار اقامه کرده و کوشیده اند ،
« آن را محکوم نمایند اما قاضی تاریخ ، بی آنکه بسفسطه و مشاغبه آنها تسلیم شود ،
« ادبیات قدیم را تبرئه می کند . »
« فقط دودسته ، درین میان در پیشگاه تاریخ محکوم میشوند : یکی محافظه ،
« کاران که عظمت ادبیات گذشته را می خواهند مانند اسلحه قاطمی برای جلوگیری ،
« از تجدد ادبی بکار برند دیگر تندروان تقلید پیشه ای که انتحال افکار و ،
« مفاهیم اروپائی را می خواهند بنام ابتکار و تجدد بر ادبیات ایران تحمیل ،
« نمایند . . . »
« ادبای نسل حاضر وظیفه سنگین و دشواری بر عهده دارند . باید بی آنکه ،
« به غوغای گزاره کاران یا هیاهوی کهنه پرستان وقعی گذارند ، تجدد واقعی را ،
« ترویج کنند و سعی نمایند که ادبیات امروز ما نیز بامقتضیات زمانه سازگار شود ،
« و بدان بیرزد که آن را دنباله ادبیات باشکوه دیروز قرار دهند . »

۹۷

درین اواخر بر ادبیات قدیم ما انتقاد بسیار کرده اند .

مقدم

در واقع اوضاع و احوال روزگار ما دیگر اجازه نمی دهد

که قرن حاضر در آسمان قرون گذشته سجده کند و نسل کنونی در پیشگاه
نسل های کهن تعظیم نماید .

وقتی که در برابر چشم ماهر روز نکته تازه ای از اسرار شگرف

جهان وجود برای آدمی مکشوف می شود ، وقتی که در زیر نظر ماهر روز

نظریه جدیدی در عالم علم پدید می آید و بر پندارهای قدما خط بطلان می کشد، وقتی که فروغ اندیشه نسل حاضر، هر لجزئه، گوشه ای از ظلمتکده اسرار قرون گذشته را روشن می کند، وقتی که مردم با کشف نکات تازه ای مبنایی و اصول زندگانی زیر و زبر میشود، دیگر چگونه می توان، قرون گذشته، نسل های گذشته و تمدن های گذشته را سرمشق گرفت؟ دیگر چگونه می توان آثار ذوق و فکر گذشتگان را مظهر کمال پنداشت؟

الحق، کسانی که بر ادبیات قدیم ما ایرادهائی

طرح دعوی

گرفته اند، در بعضی موارد حق دارند* می گویند

در ادبیات قدیم تقلید و اقتباس بر ابداع و ابتکار غالب است، و کیست که بتواند این دعوی را انکار کند؟ می گویند که ادبیات قدیم ما با اصول و قرار دادهای گذشته، بیش از حد لزوم وفادار مانده و ازین رو، رونق و طراوتی را که در آثار ذوق و هنر مطلوب است ندارد، درین دعوی نیز پرگراف نگفته اند. می گویند ادبیات قدیم ما، بالفاظ بیش از معانی توجه دارد و در این مورد نیز حق با آنهاست. بالاخره با این دلایل ادبیات دیرینه ما را، بی رحمانه مورد حمله قرار می دهند و می گویند ادبیات قدیم یکسره هردود و بی فایده است و باید ادبیات تازه ای با اصول و مبنایی تازه بنیاد نهاد. همین جا اشتباه کرده اند.

۹۸

دفاع اما ادیبان، که مفتون این مرده ریک گرانمایه نیاکان خویشند، آن

را از هر عیب و نقصی منزّه می انگارند، می پندارند که ادبیات قدیم ما «کمال مطلوب» آثار ذوق و هنر است. عقیده دارند که در لفظ و معنی بسخن استادان سلف، سخنی در نمی توان افزود. معتقدند که در شهره

بازار ادب کالامی از زنده تر از ادبیات ماعرضه نکرده اند. می گویند و تکرار می کنند که در گنجینه ادبیات قدیم ما از هر گونه متاعی نمونه های ظریف و بی نظیری وجود دارد. در نظر آنها سنن و اصول کهن قوانین ابدی و تغییر ناپذیری هستند که هر که از آنها سرفرو پیچد، همواره در خور سرزنش دائمی خواهد بود. پیرایه های لفظی و معنوی را، شاهکار صنعت و ذوق می دانند و قواعد معانی و بیان را، از قوانین ریاضی و منطقی، قطعی تر و ضروری تر می انگارند.

مدهاست که با اینگونه عقاید در برابر

نزاع دائمی

منتقدان، بالجاج در ایستاده اند و بی آنکه از میدان

جدال بدر روند عنودانه با آنان مبارزه کرده اند. سعی کرده اند که با سعی و مقاومت، حریف را مغلوب و نومید کنند. اما چه باید کرد؟ خصم تازه نفس، حربه های قوی و مؤثر دارد و اینان عبث می خواهند با اسلحه کهنه و فرسوده گذشتگان، با وی درافتند. درین مبارزه، رفته رفته، حریف مست پیروزی پیش می آید و قهرمانان فرتوت فرسوده ما، عاجز و ضعف خود را احساس می کنند...

بدینگونه، هر چه مدافعان ادبیات قدیم بیشتر بزانو درآیند، ادبیات دیرینه ما بیشتر در انظار موهون و بی قدر جلوه می کند. امروز بر اثر یراد های منتقدان نه فقط مردم از ادبیات قدیم سرخورده اند بلکه بهر چه ادبیات است بدین شده اند و باره از ساده دلان نیز درین هیاهو، ور شکست و سقوط ادبیات را بکلی قطعی و اجتناب ناپذیری پندارند.

کسانی که بر ادبیات ما عیب گرفته اند

دلایل مدعیان بکنوع وقفه و رکود خاصی در سیر ادوار ادبی ما

یافته اند. می گویند صرف نظر از جهات فردی، قصایدی که شاعران ایران از زمان رودکی تا قانعی گفته اند، محتویاتشان چندان تفاوت نمی کند و گذشته از اسلوب بیان نمی توان غزل سعدی را از غزل وصال شیرازی فرق نهاد.

گوئی در طی ادوار، مضامین اشکال تازه می گیرند. الفاظ جایجا می شوند، اوزان تغییر می پذیرند، اما چیزی که هرگز از میان نمی رود تکرار معانی و افکار است، که هر جا با صورت جدیدی، اما همه جا، با ماهیت همیشگی خود جلوه می کنند. در این باره باید بحث و تأمل کرد.

این وقفه و رکودی که منتقدان ادعا کرده اند، اگر در ادبیات قدیم هست، چگونه و از کجا نشأت گرفته؟ این سؤال ناچار بخاطر هر پژوهنده ای می گذرد و پاسخ می خواهد.

بحکم نصوص و شواهد تاریخی، ادبیات ما،

نظری بتاریخ در آن روزگار که فضل و دانش، در انحصار طبقه

برگزیده بود، میان چهار دیوار دربار امراء و درین هزاران مطامع و اغراض پدید آمد و نشو و نما یافت. در آن اوقات عامه مردم نه استعداد درك لطائف ادبی را داشتند و نه قدرت تشویق و توسعه آن را واجد بودند. ناچار ادبیات، بیان مقاصد و افکار طبقات ممتاز و تسکین شهوات و تمایلات آنان را وجهه همت خویش کرد. در آن روزگار دربار امراء و سلاطین، تنها پناهگاه ذوق و هنر بشمار می رفت، ناچار ادبیات

صبغه درباری یافت *

باز تاوقتی که ، دربار ، بحکم ذوق وعلاقه ، از ادبیات حمایت می کرد ابداع و ابتکار در آثار ادبی حکمروا بود . . .

سامانیان در حمایت از ادبیات ، توقعاتی را ، که سلاله های ترك ، از آن داشتند ، در نظر نمی گرفتند . آنها بدین وسیله می خواستند ، زبان فارسی را که بر اثر تسلط تازیان نزدیک بود متروک و منسوخ شود ، احیا کنند . این نکته تعارف و مجامله نیست ، حقیقتی است که انکار نمی توان کرد *

هم از آن زمان که اعراب بکشور ساسانیان قدم نهادند ، ایرانیان که از همه چیز نومید شده بودند ، در اندیشه حفظ زبان ملی بودند . مؤلف تاریخ بخارا نقل کرده که مردم این ناحیه ، اسلام را با آن شرط پذیرفتند که نماز را بزبان فارسی بخوانند . با این وصف حکومتی که در این حدود ، از یک خاندان قدیم ایرانی تشکیل گردد عجب نیست که باحیاء زبان فارسی تا این درجه علاقه ورزد * *طالع‌ات فرنگی*

سامانیان ادبیات را بخاطر زبان حمایت کردند ، بعلاوه خود از ذوق تشخیص بی بهره نبودند . ازین جهت بود که در روزگار آنان در آثار ادبی هم از لحاظ تنوع و هم از نظر معانی ، ابتکار و تعمق ، ظاهر بود . عبث نیست که «دارمستتر» (۱) ، خاورشناس فرانسوی عهد سامانیان را دوره طلایی شعر یا عصر ایجاد و ابداع می نامد

اما بازوال قدرت سامانیان ، وضع دگرگونه گشت ، ترکان

غزنوی و سلجوقی که از آن پس بروی کار آمدند، نیز از ادبیات حمایت کردند اما درین مورد، جز تقلید در بارهای گذشته و تحصیل شهرت و آوازه، مقصودی نداشتند.

در دربار این سلاطین، ادبیات «جنبه تشریفاتی» داشت و مانند «گنج و فیل و سپاه» نشانه حشمت و اقتدار پادشاه بود. در آن زمان، می پنداشته اند که «پادشاه را از شاعر نیک چاره نیست که بقاء اسم او را ترتیب کند و ذکر او در دواوین و دفاتر مثبت گرداند...» (۱)

بنابراین تشویق و حمایتی که ترکان از ادبیات ایران میکردند، برخلاف میل واقعی و بحکم رقابت و اجبار بود. آن نهانه فارسی را بدرستی میفهمیدند و نه ذوق التذاذ از آن آردابی داشتند ازین رو ادبیات را وسیله تبلیغ اهواء و اجراء و اغراض خویش کردند...

بدینگونه بود که، ادبیات، در محیط اشرافی دربار، پدید آمد. محیطی که در طی قرن‌ها، وضع آن کمتر تغییری می پذیرد و رسوم و شعائر کهنه همواره در آن پا برجای می ماند. در باریان، این آدمک‌های مصنوعی نیز، که گوئی خمیره آنرا از آذو غرور و خود پسندی سرشته اند مانند مجسمه‌های بیجان مرمری، بی تأثیر و تغییر ناپذیرند.

بحکم اصول محافظ کارانه، که در روح های تأثیر ناپذیر این مردم بارث مانده همواره آداب و شعائر گذشته، افکار و عقاید گذشته، و بالاخره هر چه بگذشته متعلق باشد در نزد اینان محترم محسوب میشود و سر هوئی از آن تجاوز روا نمی دارند.

در چنین محیط آرام و بی حرکتی، ادبیات مانند رسم کهنه و معمولی، حفظ و حمایت میشد و ناچار، بوقفه و رکود دچار میشد و ابداع و ابتکار را که لازمه، تغییر و تحول است از دست میداد. مدتها درون این این حصار آهنین، آرام و بی صدا زیست و جز ستایشگری محتشمان مغرور درباری، برای خود هدف دیگری نمی شناخت *

شاعران تمام قدرت و نبوغ ذوق خود را وقف تحسین و تمجید قبایح اعمال ارباب قدرت می نمودند. کشتارهای فجیع و غارتگری های نفرت انگیز دژخیم های ترک، در ادبیات ما، بمثابة مأموریت های بزرگ آسمانی تلقی گردید.

۱۰۳ اغراق های پرتکلف، و مضمون های غیرطبیعی

تأثیر محیط

بعد ابتدال رسید. در واقع این ادبیات مولود حوائج و مقتضیات دربار بود و اگر جنبه اجتماعی آن ضعیف باشد نباید چندان مورث تعجب گردد. زرق و برق خیره کننده دربار که جبروت مصنوعی آن حتی در ایام فترت و نکبت نیز کاسته نمی شد، رفتار تصنعی و غیرطبیعی درباریان که همواره مانند «فورمول» تکرار می شد، ناچار درین ادبیات منعکس گردید و آن را متکلف و متعجبگر کرد. اما در عین حال نفوذ زندگانی پر جلال و شکوه دربار، در آن محسوس بود در میان آن همه ثروت و جلال که در بار در آن غوطه می خورد شاعر هرچه می دید مظهر عظمت و جلال بود هر طرف باغ می گذشت نقش دیبای رومی بنظرش میرسید در کنار آبدان مینشست در برابر چشم خود آینه گسترده می دید. گل و لاله لعل و عتیق را بخاطر وی آورده

سبزه و چمن از میناو زمره حکایت می‌کرد - تصاویر بدیع و دلاویزی که رویای گنجهای افسانه را بخاطر خطور می‌دهد، درین ادبیات فراوان است اما کسانی که اینهمه ثروت و جلال را حتی بخواب هم نمی‌دیدند از اینگونه آثار ادبی چه می‌فهمیدند و چه لذتی می‌بردند؟

ادبیات درباری سراسر از اینگونه معانی آکنده بود می‌پرسند چرا ادبیات قدیم مابعد اطف انسانی توجه نکرده؟

زیرا کسانی که در آن ایام با ادبیات سروکار داشتند غالباً از حاشیه نشینان دربار بودند. این طبقه نیز امیال و عواطف خود را در ادبیات منعکس می‌دیدند آنها جز ثروت و مقام چه میخواستند و جز شهرت و اقتدار چه آرزویی داشتند؟ ادبیات آن زمان بخوبی تمایلات و شهوات اینان را تشفی می‌کرد. اما شاعر نویسنده ای که ستایش درخیمان و تبرئه بیدادگران را وظیفه خویش می‌پنداشت اگر بآن طبقه فرسوده و خرد شده ای که در قعر اجتماع زیر فشار درخیمان بیدادگر رنج می‌برد روبرو میشد، ناچار بود طور دیگر سخن گوید.

۱۰۴

در آنصورت شاید گوشه از پرده تاریک تاریخ را کنار می‌زدومی گذاشت که از اعماق این دهلیز مظلم و اسرار آمیز قروق، فریادهای رعشه انگیز پدران مظلوم ناله های تاثیر آمیز مادران محروم، در گوش ما پیام مشتاقانه فرو خواند. در آنصورت شاید خامه نویسنده و شاعر نقش خونریزی ها و غارتگری های ستمگران را با همه پلیدی و زشی که دارند. تصویر می‌کرد اما آن روزگار نه ادبیات برای این طبقه قابل فهم بود و نه اوضاع و احوال اجتماعی بشاعر و نویسنده مجال می‌داد که با این طبقه سروکار پیدا کند

بیرون از چهار دیوار در بار، آنجا که این طبقات محروم میزیستند سکوت ابدی بود درون آن چهار دیوار دربار آنجا که اعیان و محتشمان زندگی می کردند موسیقی یکنواخت و خسته کنند، تغنی می کرد. این این موسیقی که در زیر وبم پرده های آن جز آهنگهای ملال انگیز گذشته تکرار نمی شد « ادبیات درباری » بود. با این وصف اگر زندگانی یکنواخت و محافظه کارانه دربار بنویسنده و شاعر اجازه ابتکار نداده باشد و ادبیات را در پیچ و خم تقلید گرفتار کرده باشد، نباید تعجب کرد.

ادبیات برای ابداع حریت فکری لازم دارد که محیط آن زمان، بشهادت تاریخ فاقد آن بود ذوق تازه جوی می خواهد و روح های کهنه پرستی که در آن زمان بسا ادبیات سروکار داشتند از چنین ذوقی بهره ور نبودند. با این مقدمات چگونه می توان ادبیات را بجرم آنکه بابداع توجه بسیار نکرده محکوم نمود،

آیا احوال و مقتضیات محیط کافی نیست که عذر خواه این تقصیر ادبیات قدیم گردد؟

اکنون سؤال دیگری باقی است. چرا در

بحث الفاظ

ادبیات قدیم غالباً الفاظ معانی را تحت الشعاع خویش گرفته اند؟ اگر این دعوی که منتقدان کرده اند نیز درست باشد توجه بنکات فوق باین مشکل جواب می دهد. وقتی راه ابداع بسته شد و قریحه آفریننده هنرمند بحکم ضرورت در پیچ و خم تقلید سرگشته ماند میکوشد که بکمال هنر راه بجوید و بهرگونه ممکن است راهی

برای تنوع و تجدد بیابد ابداع معانی و جستجوی مطالب تازه که میسر نیست ناچار بلفاظی می پردازد و سعی می کند ، خود را بابازی الفاظ سرگرم نماید . مناسبت‌های لفظی سجع و جناس ، تضاد و توازن چاشنی سخن و قبله سخن گویان می گردد .

کار بجائی می کشد که شاعر هنرمندی مانند خاقانی نیز بدین ماخلولیا گرفتار میشود و برای رعایت الفاظ بایجاد ترکیبات شاذو تعییرات نادر و نامطبوع می پردازد .

در چنین موردی است که شاعرانی مانند طوطا عبدالواسع جبلی ذوالفقار شیروانی و آناری مانند مرزبان نامه التوسل الترسل مقامات حمیدی ، تاریخ و صاف و . . . پدید می آیند

بدینگونه نویسنده و شاعر ، معانی را فدای الفاظ می کرد شاید از این راه جمود و رکودی را که ضرورت محیط برفکر او تحمیل کرده بود ، جبران نماید ، اما این تلاش بیهوده بود ، ادبیات در این تلاش برای رهایی از قید و بند تقلید ، هرچه بیشتر دست و پا کرد ، دست و پای او بیشتر در قید و بند تکلیف بسته ماند . قیود تکلفات بی فایده نیز ، بر قید تقلید افزوده شد و در ادبیات همه چیز را جامد و بی رمق کرد .

اما این گناه که بود؟ ذوق تازه جوی معنی

ادبیات درباری

آفرین در همه حال میخواست بخطه

ابداع راه جوید و از این تنگنای تقلید و تکرار خود را برهاند اما جریان اجتماع از هر سو در این راه مانعی پدید آورده بود . آن طبقه از مردم که سخن را روی بدانها بود و ادبیات بخاطر آنها بوجود آمده احساسات بی ریای ابداع پسند رافاقد بودند و آن طبقه که عواطف و امیال صمیمی

و صادقانه داشتند، با ادبیات کمتر سر و کاو داشتند بنابراین این ادبیات در این میان جز آنکه به پیروی از سلیقه دسته اول در خط تکلف و قیود بیفتد چاره نداشت.

منتقدان تا اینجا هرچه عیب گرفته اند با آنکه الزام گناه نمی کرد دور از منتظن نبود، اما آنجا که ادبیات قدیم را یکسره جامد و بی رمق و باطل و مرود انگاشته اند کوتاه نظری کرده و بخاطر گرفته اند ادبیات گذشته، اگر تصویر کامل و روشنی

ارزش ادبیات گذشته

از جامعه آن روز بمعنی وسیع کلمه ندهد اینقدر هست که در سایه روشن یک طرح بی رنگ خطوط سیمای گذشته را نشان دهد . .

۱۰۷

درورای گرد و غبار میدان های جنک، که آفاق شاهنامه را فرا گرفته و فقط قهرمانان جاوید شاهنامه در آن میان جلوه گری میکنند بخوبی میتوان نيمرخي از روح پيشه وران، بازرگانان و کشاورزان را نیز مشاهده کرد، در آن غوغای نوشخواری و سرمستی مالداران عشرت جوی که در قصاید شاعران ستایشگر انعکاس یافته، شور و نوای بینوایان در مانده نیز که با مصائب و آلام دست و گریبان هستند بگوش میرسد در شنیدن غزلهای متقدمان موج های مهیب عشق و ذوق دل خواننده را می لرزاند و بی اختیار می کند و طپیدن دل های مهجور مشتاقی را که اکنون خاك و غبار شده اند بخاطر خواننده می آورد.

با همه تقاصی که در ادبیات گذشته مانده می دهند، عظمت آن قدری است که دیده پژوهندگان صاحبفوق را خیره کرده است. شاهنامه و مثنوی خمسه و بوستان، قابوسنامه و گلستان، حافظ و خیام، سنائی

ورددکی . . . چگونه می توان ادبیات وسیعی را که چنین نام هائی بآن افتخار جاوید بخشیده اند ، بی ارج و بی بهادانست ؟ مگر چنین شاهکار های بزرگ و بی نظیری رامی توان نادیده گرفت .

شاهنامه شاهکار عظیم و کاملی است که از بسیاری جهات در میان آثار گویندگان اروپائی نیز نمی توان نظیر آن را جستجو کرد . در میان منظومه های معروف حماسی جهان از ایللیاد و ادیسه ۲ گرفته تا حکایت بوئلف ۳ و فی بلون گن لید (۴) هیچکدام را به تنهایی نمی توان در ردیف شاهنامه قرار داد .

شاهنامه هم ذوق و لطف افسانه ایلید را در بر دارد و هم شیوه جذاب واقعه نگاری فارسی (۵) را بخاطر می آورد . آنها که ادبیات قدیم را بانظر تحقیر می نگرند در باره این شاهکار عالی اعجاب انگیز چه می توانند گفت ؟

گلستان ، این منبع لطیف ذوق و الهام را کیست که بخواند و در پیشگاه نویسنده هنرمند آن خاضع نشود ؟ تادرجهان ولی و ذوقی هست هرگز ، مردم صاحب ذوق جهان از تماشای این گلزار لطیف سیر نخواهند شد

مگر نشنیده اید که گلستان در این سیصد سال اخیر ، شصت بار بیانزده زبان ترجمه شده و هر ترجمه نیز چندین بار بطبع رسیده است مگر نخوانده اید که در اروپا گویندگان و نویسندگان مانند لافوتن (۶)

۱ L' Iliade - ۲ Beowlof - ۳

۴ Nidlongenlied - ۵ Pharsale - ۶ La Fontaine

و لتر - (۱) - هوفمان - «۲» - گوته «۳» - روکرت ۴ «موسه» - ۵
 اوژون مانوئل «۶» هر کدام بشکلی با این کتاب سروسری داشته و
 وازین منبع فیاض مایه الهام گرفته اند ؟

آیاهمین کتاب گلستان ، برای اثبات عظمت ادبیات قدیم ما کفایت نمی کند ؟
 مثنوی ، این نغمه لایزالی که از زبانی آغاز میشود ، در آفاق ذوق و هنر
 همه جا طین افکنده و شهرت یافته است . در ادبیات کدام ملت کتابی از
 اینگونه ، می توان یافت که این همه لطائف حکمی را در قالب الفاظ
 بدیع بریزد و این همه رموز فکر و عرفان را در طی حکایات و امثال
 لطیف پیورود . اگر کوردلان کوته فکر ما . از درک این همه حقایق
 محبوب مانده اند چه باک دانشمند ان جهان مانند (پاول هر ن ۷) -
 ۱۰۹ روزن - (۸) - کلمان هوارت (۹) - نیکلسون (۱۰) که هر یک در
 شرح و ترجمه این کتاب رنجا برده اند ، تا اندازه عظمت و ارزش این
 دیوان آسمانی را بجهان متمدن شناسانده اند . اگر از ادبیات گذشته
 ما جز همین کتاب چیزی باقی نمانده بود ، ملت ایران بی گمان هنوز می
 توانست ، بگذشته ادبی خود افتخار کند و خود را در ردیف اول ملت های
 که موجد فرهنگ جهان هستند قرار دهد .

حافظ را در سراسر جهان می شناسند . غزلیهای لطیف او در هر زبان
 که ترجمه شده ، مایه تحسین و اعجاب گشته . ویلیام جونز (۱۱) که در
 قرن هیجدهم ، پاره از غزلیات حافظ را بزبان فرانسه و انگلیسی ترجمه

۱ - Voltaire ۲ Hugo ۳ Goethe ۴ Rukert ۵ musset
 ۶ Eugen Manuel ۷ P. Huren ۸ Rosene ۹ C. houarte
 ۱۰ Nicolson ۱۱ W. DJounse

کرد می گوید جاذبه و زنده دلی آناکرون (۱) و شیرینی و تازگی
 فو (۲) در حافظ بهم آمیخته است.

شهرت حافظ در اروپا مستغنی از تعریف است. تا نام حافظ در افواه جاری
 است ادبیات قدیم ما مفتخر خواهد بود. آثار دوره رمانتیسیم، از نفوذ
 قریحه وی بر کنار نماند. شاعری مانند گوته در مقابل روح وی تعظیم
 کرد.

باری ادبیات باشکوه گذشته ما با آنکه در

در دادگاه تاریخ

در طی قرون غالباً گرفتار تقالید جامده بوده

و باموانع بسیاری مواجه شده هرگز از قانون عظیم تحول انحراف بخرسته
 و از این سیر مستدام دمی نیاسوده است

با این وصف کوتاه نظران بعثت کوشیده اند که آنرا در دادگاه
 تاریخ جهان محکوم نمایند آن ادعا که بر ادبیات کرده اند اگر خود
 وارد باشد فقط تاریخ را محکوم می کند.

اگر جریان اجتماع، شاعر و نویسنده را بدر بارکشانید و ادبیات
 را بجای آنکه تصویر حیات مردم باشد توصیف احوال و روحیات محتشمان
 کرد، گناه ادبیات نیست. اگر طبایع محافظه کار آندسته مردم که ادبیات
 برای رفع حوائج ذوقی آنها بوجود آمده بود از تنوع و تجدد اکراه
 داشت و حتی ایجاد ترکیبات تازه و تعبیرات نورانی بزحمت تحمل می
 کرد، ادبیات چه می توانست بکند. اگر در قرن پنجم، در درباران
 پادشاهان غزنوی هنگامه عیش و نشاط برپا بود و، همه جا از باده و

ساده صحبت بود ، ادبیات چگونه می توانست در چنان محیط نشو و نما کند و آن گونه افکار را منعکس ننماید
 اگر در قرن هفتم حادثه خونین هول انگیز تاتار که بقول (دسون)، بیک سانحه آسمانی بیشتر شباهت داشت تا یک واقعه تاریخی مایه آن همه ویرانی و پریشانی گشت و مردم نومید و افسرده را بسوی عزلت و انزوا سوق داد نباید تعجب کرد که آثار این نومیدی و درماندگی بشکل عرفان در ادبیات منعکس گردد :

اگر در قرن هشتم بازار زرق و سالوس زاهدان ربائی در عراق و فارس رواج یافته بود و دین بازان شیاد مردم صاحبدل و ارسته را ، آزار می کردند ادبیات جز آنکه چنان وضع بی ثبات متصنعی را منعکس کند و بیاد استهزاء و نیشخند گیرد چه چاره داشت

باری ادبیات گذشته هر چه هست تصویر زندگانی گذشته است و ، بشهادت ذوق صاحب نظران تصویر دلکشی هم هست ، اگر عیب و نقصی باشد در صورتی است که درین پرده بدیع تجلی کرده و رخ نموده است بنابر این تکرار باید کرد ، که با این همه اسنادی که مدعیان . علیه ادبیات قدیم بدست داده اند تاریخ ، آن را تبرئه می کند ، می توان گفت ادبیات قدیم مظهر لطیف و جاننداری از ذوق و احساس قدها بوده و مظهر کاملی است .

با این حال عظمت ادبیات گذشته ، نه از

محافظ کاری در ادبیات

انحاط کنونی آن مانع می شود و نه می تواند سد راه ترقی و تکامل آینده آن گردد ، محافظه کاران ادبی که

پشت بآینده و روی بگذشته دارند بیهوده می‌کوشند که قرار داد های کهنه را مانند حربه برنده همیشه بر ضد افکار تازه بکار بند بیهوده می‌کوشند زیرا خواه ناخواه آینده فرامیرسد و تازه را کهنه میکند و کهنه را بدست فراموشی و نابودی می‌سپارد . این آینده در نظر آنها مبهم است . می‌ترسند که آینده مبهم گذشته پر افتخار را نابود و تباہ کند ، از این روعبت برای احیاء سنن و رسوم کهنه و مندرس دست و پا میکنند

اینها که باقتضای ذوق فلسفی و مشرب عرفانی خود همه امور جهان را عرضه تبدیل و تغیر و بی ثبات و فنا پذیر میداند گوئی فقط ادبیات را مظهر ثبات و بقا شمرده و بآسانی اجازه نمی‌دهند ، سبک و نوع تازه در قلمرو ادبیات وارد گردد . این وضع از مدتی پیش دوام داشت نتیجه آن معلوم بود :

۱۱۲

مردم هوشمند و با استعداد که می‌دیدند کالای ابداع مشتری ندرد ، مدتها از مایه خوردند ، مضامین کهن را تکرار کردند و زمینه های کهنه را با همان آب و رنگ ابدی و بی تغییر جلوه دادند . تنها در قرن ۹ و ۱۰ دهها شاعر هنرمند قصه های لیلی و مجنون و شیرین و خسرو را با الفاظ و عبارات تازه ؛ بتقلید نظامی ، پرداختند . کتابهای بسیاری مانند روضه خلد ، روضه الاحباب ، بهارستان نگارستان ، نظیر گلستان بوجود آمد . صدها شاعر غزلهای سعدی و حافظ را جواب دادند ، با این حال وفقه و رکود عجیبی ادبیات ما را بورطه انحطاط می‌کشانید . بحران هولناکی بر ذوق و هنر مستولی گشت کسی جرأت نمی‌کرد چیز تازه ابداع کند . این جمود خطرناک اکنون نیز در بین دسته از مدعیان ادب طرفدار دارد !

هنوز آنها که بگذشته و هر چه بدان تعلق

مرجع ادبی

دارد علاقهٔ تعصب آلود می‌ورزند قرار دادها و

سنن کهنه را تغییر ناپذیری شمارند : میگویند و اشتباه می‌کنند که از ،
 حدود الفاظ و معانی فصحا ، نباید تجاوز کرد . در نثر و شعر خود ، از
 اسلوب و سیاق قدما ، انحراف را جایز نمی‌شمرند . هنوز قصاید با اسلوب
 خراسانی می‌سرایند و در تشبیب آن بنام « لعبت فرخار » و « ترك نارستان
 طراز » تغزل میکنند ، گوئی این دو شهر حسن خیز ترکستان هنوز مانند
 قرون وسطی عظمت و جلال خود را دارند و این حوادث مهمه که وجه
 تاریخ جهان را دگر گونه کرده ، در چهار دیوار باروی این « دو کانون حسن »
 ۱۱۳ رخنه نکرده است . فکر نمی‌کنند که لبعثان طنناز دل آشوب ایرانی و
 فرنگی دیگر مشکل باین بتان بی نام « فرخار و طراز » میدان جلوه‌گری
 و مجال دلستانی می‌دهند . . . غزل بشیوهٔ عراقی می‌سرایند و هنوز از تیر
 مزگان و خنجر ابروان یار شکوه می‌کنند ، بالای معشوق را در راستی
 به تیر و ابروی اورادر انحاء بکمان تشبیه می‌کنند . در پیش پیکان غمزه
 از جوشن جان را سپر میکنند و هیچ نمی‌اندیشند که این سلاح‌های عهد
 رستم را لا محاله برای استعمال در شعر خویش باید از موزه ها عاریه
 گیرند . فکر نمی‌کنند که که پس از اختراع بمب و توپ و تانگ ، دیگر
 این کلمات عظمت و ابهت خود را از دست داده و بیک کالبد بیجان مانند
 شده‌اند . شر می‌نویسند و سعی می‌کنند ، در آن جز بشیوهٔ بیهقی و سعدی
 و ابوالمعالی چیزی ننگارند . هنوز موازنه و سجع و طباق و ترصیع را در
 نظم و نثر خویش فراموش نکرده‌اند . حتی معتقدند اگر با معلوم و مجهول

را قافیه کردند یا فرق میان دال و ذال را رعایت نمودند ، حتماً بایستی بتصریح یا کنایه از خواننده عذر بخواهند ، غافل از آنکه خواننده با ذوق عادی ، خود امروز تفاوت دال و ذال و یاء معلوم و مجهول را ، بدانگونه که قدما رعایت می کردند . نه می فهمد و نه در آن باب میل دارد اصرار نماید ...

اینان ، از بحث و انتقاد در باره

انتقاد ادبی و حدود آن

ادبیات گذشته اظهار نفرت می کنند هر جا

از ادبیات قدیم با اغراق و مبالغه سخن نمی رود گوینده را منتقد می شمارند از سخن منتقد می رنجند و او را بکوتاه نظری و بی ذوقی متهم می کنند ، غافل از آنکه هدف منتقد ، البته منتقد بصیر و بی عرض آن نیست که از قد رو بهای آثار گذشته بکاهد ، بلکه فقط می کوشد ، معلوم نماید که ادبیات گذشته از دارائی ذوق و هنر چه کم دارد و نسل حاضر بر مرده ریک اسلاف چه باید بیفزاید ؟ اگر انتقاد در میان نباشد ، اگر ارزش واقعی آثار هنری معلوم نگردد ، اگر خط سیر ادبیات در هر زمان معین نشود ، بتدیج آثار ذوقی در پیچ و خم کوره راه تقلید فرو می ماند ادبیات ساکن و بی حرکت می شود و اندک اندک جامد و بی رمق می گردد . این تعصبات خشک و تقلیدهای خنک را ، غمخواری برای ادبیات گذشته ایران نام میدهند . غافلند که این غمخواری های کود کانه و جاهلانه خیانت بآینده ادبیات است عجباً مگر ، آنها بگذشته ایران بیش از خود ایران علاقه دارند ؟ مگر نمی دانند که آینده نیز در پیش است و اگر بآن نیندیشند خطر هرج و مرج ، خطر فساد ، خطر تقلید و بالاخره خطر زوال ادبیات ما را تهدید میکند ؟ مگر می خواهند تاریخ باشکوه ادبیات ایران را ، که آثار سعدی

خیام و فردوسی، آن را زینت بخشیده - در همین جابه بندند و سیر تکاملی ادبیات ما را در همین مرحله قطع کنند؟

این همه تردید و تأمل خیانت بتاریخ و ادبیات ایران است و این مدعیان گرافه گوی، با اینحال، خود را خادم و حامی تاریخ و ادبیات می انگارند. شاید از بیم غوغای مخالفان این حقیقت را بر زبان نرانند، اما در واقع، آنها هر گونه، تجدد را انحراف از اصول کهن تلقی می کنند و هر گونه انحراف از روش قدما را بنظر يك « جنایت ادبی » مینگرند اگر هم، ضرورت تاریخ و فشار افکار عمومی را احساس کنند و لزوم يك تجدد ادبی را انکار ننمایند، باز رسم محافظه کاری و یا بقول خود « شیوه اعتدال » را از دست نمی دهند *

۱۱۵

تجدد ادبی می گویند اگر مضامین تازه هست، باید در قالب اسلوبهای کهن بیان کرد گویا قالب اسلوبهای کهن در نظر آنها ازلی و ابدی هستند و هرگز تغییر و تبدیل نمی پذیرند بگمانشان اصل و قرارداد های گذشته، شرایع و نوامیس طبیعی باشند، که از آنها بیچ روی نمی توان تخلف کرد. اگر قبول دارند که لفظ قالب معنی و بیان تابع ادراک است چگونه میتوان مفهوم تازه و ادراک بی سابقه را بدون هیچگونه تغییر، در قالب اسالیب کهن پرورد؟

حق آنست که ذوق سلیم در عصر ماد دیگر نمیتواند تسلیم اصول کهن گردد. اینان بیهوده تلاش می کنند. این تجدد که اینهمه از آن وحشت دارند. اکنون سیل آسا، پیش می آید جلوگیری از آن دیگر نه ممکن است و نه عاقلانه، دیگر وقت آن نیست که مناقشه و گفتگو کنند بپرسند آیا باید اصول و سنن کهن را حفظ کرد یا راه تجدد پیمود؟ دیگر

تجدد فرارسیده و آن خطر هولناکی که محافظه کاران از آن می ترسند با آنهاروبرو شده است دیگر هنگام بحث و مشاجره های معمولی گذشته است .

اکنون چاره دیگر باید کرد ، چاره که هم خطر های احتمالی را جلوگیری کند وهم تجدد را را هنمائی نماید . چه درپیش این سیل عظیم خروشان که تجدد نام دارد ، نمی توان باسنگ و گل هوس ، سدی پدید آورد ، باید برای آن بستری پدید آورد که بی آنکه زیانی وارد کند جریان بیابدو نعمت وبرکت بخشد .

محافظه کاران ، اگر ، چنانکه ادعای کنند ، بتاریخ و ادبیات گذشته ما علاقه دارند ، باید بی آنکه قوای خود را بیهوده صرف جلوگیری از تجدد کنند ، خود را با تجدد هم قدم نمایند و نگذارند که درین راه تازه و ناصاف ، ادبیات در چاه و چاله تقلید و لفاظی در افتد .

۱۱۶

آری این خطر است که امروز تجدد ادبی ما

خطر تجدد

با آن مواجه است و باید آن را چاره کرد . یکدفعه

دیگر تکرار کنیم ، تجدد خطری ندارد اما خطر هایی را ممکن است جلب کند .

در میان طلایه داران تجدد ادبی ، امروز کسانی هستند که نه اقتضای محیط را می فهمند و نه شیوه بیان فارسی را رعایت می کنند . در نظر اینان تجدد ، تقلید از نویسندگان و گویندگان غربی است . معانی آنها را غالباً ، ناقص و ناتمام انتقال می کنند و این را تجددمی گویند ، در الفاظ و ترکیبات نیز بی آنکه اسلوب زبان فارسی را در نظر گیرند ترجمه

می‌نمایند و این را ابتکار می‌خوانند. وزن وقایه رادر شعر زائد می‌شمرند و سعی می‌کنند خود را ازین قیود بی‌معنی (؟!) برهانند. شعر سفید، شعر هجائی، ثر موزون و اوزان غیر مانوس، همه محصول این‌گونه تجدد می‌باشد. کسانی هم هستند که درین گیر و دار کوشیده‌اند از همه این قیود رهائی جویندنه تنها در الفاظ هیچ‌گونه حدودی نگه نداشته‌اند بلکه قید معنی را هم زده‌اند *

اشعاری گفته‌اند که گوئی قصدشان آن بوده که با ایجاد، «شعری معنی» سبک تازه ایجاد کنند و متاع نوی بی‌بازار تجدد آورند. این گشاد بازی که بعضی سبک سران گرانجان در تجدد روا داشته‌اند، همان «خطر تجدد» است که ادیبان از آن می‌ترسند. این «خطر تجدد» که از تند روی «ماجرا جوینان ادبی» برخاسته هیچ کمتر از «خطر محافظه کاری» نیست. همان‌گونه که کهنه پرستی محافظه‌کاران در خور نکوهش و ایراد است تندروی ماجراجوینان نیز سزاوار سرزنش و انتقاد می‌باشد باید نخست معنی تجدد را دانست و حوائج

ذوقی مردم و اوضاع و احوال محیط را معین کرد، آنگاه درین راه باید گام زد. معانی و مضامین غربی مولود حوائج ذوقی و مناسب با سیر تکامل اجتماعی ملت‌های اروپاست و با محیط فکری و حوائج ذوقی خوانندگان ما مطابقت نمی‌کند. چنانکه افکار و مضامین خاص مانیز که مولود طرز تفکر و مناسب با مقتضیات اجتماعی ماست، هرگز با ذوق و فکر مردم غرب مناسب نیست *

آنها که آثار شاعران ایران را بزبانهای اروپائی ترجمه کرده‌اند باین نکته توجه داشته‌اند و سر شهرت و کامیابی آنها نیز همین است. اگر

فتیز جerald افکار و عقاید خیام را صبغه اروپائی نداده بود ، امروز اروپا نه او را میشناخت و نه خیام را می فهمید . اگر « جانز و گرترو دبل » و « ریچارد سن » بآن خوبی توانسته اند حافظ را بجامعه اروپائی بشناسانند زآنجهت بوده که معانی و مضامین شرقی را با سبک و اسلوب بیان ملت خویش تعبیر کرده و بآنها آب و رنگ غربی داده اند وقتی در ترجمه ، باین نکات باید توجه کرد ، در اقتباس و تقلید حال معلوم است .

محیط ذوق ملت های جهان همه از يك گونه نیست و مانند افق فکری آنها تفاوت دارد . کودکی که بلهوسانه کفش پدر را دریای کند ، اگر قدمی چند نیز بردارد . ناچار بسر درمی آید و بزمین می افتد . ملتی هم که در اقتباس معانی مضامین دیگران ، بدون رعایت احوال و اوضاع بخواهد طفره برود همان سر نوشت را خواهد داشت .

۱۱۸

پس در تجدد نیز خطر هائی هست که باید چشم کشود و از آنها اجتناب نمود و گرنه ، اگر در مرحله تجدد نیز ، فقط بتقلید و اقتباس ملت های دیگر اکتفا نمایند تجددی حاصل نشده ، فقط ، موضوع تقلید تبدیل یافته است . آنچه در نزد محافظه کاران نکوهیدنی است علاقه ایست که بتقلید از قدما دارند ، اگر تجدد ما بآن نیز همان اندازه در تقلید اهتمام کنند با « مرتجمان ادبی » چه تفاوت دارند ؟

در ادبیات نیز مانند همه چیز دیگر از افراط و تفریط هر دو باید اجتناب کرد .

آینده در پیش است وفق آن از دور جلوه

بسوی آینده

بدیع دارد . بدون تردید و تزلزل باید گذشترا

در پس پشت افکند و بسوی آینده رو کرد اما از چاه‌ها و چاله‌هایی هم که درین راه مجهول ممکن است پیش آید غافل نباید بود *

قدم‌ها را با احتیاط و تأمل امام‌جمکم و مؤثر باید برداشت ادبیات قدیم ما عالی و بی نظیر است. با همه انتقادهایی که بر آن کرده‌اند، تاریخ آن را تبرئه می‌کند، و اگر نقائص و عیوبی در آن هست عوامل اجتماعی مسئول می‌باشند. اکنون باید در طریق تجدد پیش رفت و آثاری که با این سابقه درخشان و با شکوه مناسب باشد پدید آورد برویم. دنیای تجدد انتظار ما را دارد، برویم و درین مرحله فرزندان شایسته و قیام‌باشیم *

پایان

